

**A Comparative Analysis of the Role of Turkey and Saudi Arabia in the
Growth of Takfiri Extremism in Central Asia after 1991**

Mohamadali Mirali*

Associate Professor of Political Science, Al-Mustafa International University, Qom,
Iran(*Corresponding Author*)alimir124@gmail.com

Amanollah Shafae

Ph.D. Student in Political Science, Al-Mustafa International University, Qom, Iran
aman.shafa@yahoo.com

Abstract

Objective: This article intends to examine the role of the Republic of Turkey with secular ideology and the Kingdom of Saudi Arabia with Wahhabi ideology in the production and intensification of Takfiri extremism in Central Asia after the collapse of the Soviet Union in the post-1991.

Method: The research method of the present article is descriptive-analytical and the study of the subject is comparative in the framework of the theory of "security complex" of Bari Bouzan. The necessary information has been collected using the library method and by referring to books, articles, and domestic and foreign publications.

Results: The findings show that the competitive polarity of Turkey and Saudi Arabia has manifested itself in different ways in Central Asia. The Turks have promoted Gulenism within the framework of Pan-Turkism, and the Saudis have spread Wahhabi ideology in the region within the framework of public diplomacy.

Conclusion: Central Asia, as a security complex after the collapse of the Soviet Union, has been exposed to the competition of major regional powers, and these powers have been effective in various ways in securing the region. Turkey and Saudi Arabia, as two major poles of the Islamic world, have provoked the fault lines of fundamentalism in this region and have seen their interests in fueling extremism. The ideological competition between the two countries has made a difference in role, level, purpose, strategy and fruit. Although the Turks and Saudis have acted differently, their work has been similar in intensifying Takfiri extremism in Central Asia.

Keywords: Turkey, Saudi Arabia, Takfiri Extremism, Central Asia, Wahhabism, Gulenism.

تحلیل تطبیقی نقش ترکیه و عربستان سعودی در رشد افراط‌گرایی تکفیری در

آسیای مرکزی پس از ۱۹۹۱

محمدعلی میرعلی بیداخویدی*

دانشیار گروه علوم سیاسی جامعه المصطفی (ص) العالمیه، (نویسنده مسئول) alimir124@gmail.com

امان الله شفائی

دانش پژوه دکترای رشته قرآن و علوم سیاسی جامعه المصطفی (ص) العالمیه، aman.shafa@yahoo.com

چکیده

هدف: این نوشتار در نظر دارد نقش کشور جمهوری ترکیه با ایدئولوژی سکولار و کشور پادشاهی عربستان سعودی با ایدئولوژی وهابیت را در تولید و تشدید افراط‌گرایی تکفیری در آسیای مرکزی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال‌های پس از ۱۹۹۱ بررسی و تبیین نماید.

روش: روش تحقیق مقاله حاضر توصیفی-تحلیلی و مطالعه موضوع به صورت تطبیقی در چارچوب نظریه «مجموعه امنیتی» باری بوزان است. اطلاعات لازم با استفاده از شیوه کتابخانه‌ای و با مراجعه به کتاب‌ها، مقالات، و نشریات داخلی و خارجی گردآوری شده است.

یافته‌ها: یافته‌ها نشان می‌دهد که قطبش (قطب‌گرایی) رقابتی ترکیه و عربستان سعودی به انحای مختلفی خود را در آسیای مرکزی نشان داده است. ترک‌ها در چارچوب پان‌ترکیسم، گولنیسم را ترویج کرده‌اند و سعودی‌ها در چارچوب دیپلماسی عمومی ایدئولوژی وهابیت را در منطقه گسترش داده‌اند.

نتیجه‌گیری: آسیای مرکزی به عنوان یک مجموعه امنیتی پس از فروپاشی شوروی در معرض رقابت قدرت‌های بزرگ و منطقه‌ای قرار گرفته است و این قدرت‌ها به انحای مختلفی در امنیتی‌شدن منطقه موثر بوده‌اند. ترکیه و عربستان سعودی به عنوان دو قطب مهم جهان اسلام گسل‌های بنیادگرایی در این منطقه را تحریک نموده و تامین منافعشان را در دامن‌زدن به افراط‌گرایی دیده‌اند. رقابت ایدئولوژیک دو کشور تفاوت‌هایی را در نقش، سطح، هدف، راهبرد و ثمره ایجاد نموده است. ترک‌ها و سعودی‌ها هرچند متفاوت عمل کرده‌اند، اما نتیجه کار ایشان در تشدید افراط‌گرایی تکفیری در آسیای مرکزی مشابهت داشته است.

واژگان کلیدی: ترکیه، عربستان سعودی، افراط‌گرایی تکفیری، آسیای مرکزی، وهابیت، گولنیسم.

مقدمه

در دهه پایانی حیات اتحاد جماهیر شوروی منطقه آسیای مرکزی شاهد رویش و خیزش انواعی از اسلام سیاسی بوده است. شیرین آکینر محقق ارشد مدرسه عالی مطالعات شرق‌شناسی و آفریقای لندن، گرایش‌های اسلامی در آسیای مرکزی را در دهه ۱۹۸۰ دسته‌بندی کرده و در سه لایه هویتی نشان داده است: «اسلام سنتی»، «اسلام دولتی» و «اسلام تندرو». به‌زعم آکینر اسلام سنتی و محافظه‌کار با آیین‌های قومی و محلی مردم آسیای مرکزی آمیخته است. اسلام دولتی هم همان اسلام مورد حمایت دولت است. روند سوم که امروز بسیار مهم شده، اسلام تندرو است. این لایه شامل گروه‌های فعالی است که درصدد زدودن اسلام از تحریفات حاصل از مرور ایام هستند (آکینر، ۱۳۸۳: ۱۲۰). در یکی دو دهه پایانی قرن بیستم، نطفه‌های اسلام نوع سوم در آسیای مرکزی منعقد شد و گروه‌های بنیادگرا تحت تأثیر تحولات جهان عرب در این منطقه سر برآورد. استقلال کشورهای منطقه آسیای مرکزی و مرتفع شدن هژمونی مارکسیسم، این منطقه را به یکی از کانون‌های رشد افراط‌گرایی تبدیل کرد. این وضعیت اکنون نیز ادامه دارد و گروه‌های تکفیری بین‌المللی، آسیای مرکزی را چه به‌عنوان جغرافیای عمل و چه از حیث تأمین نیروی انسانی مورد توجه قرار داده‌اند. در میان گروه‌های افراط‌گرای تکفیری در آسیای مرکزی «جنبش اسلامی ازبکستان» شاخص‌ترین آن‌هاست. این گروه در دهه ۱۹۹۰ با القاعده و طالبان پیوند خورد و بقایا و شاخه‌های آن مانند کتائب امام بخاری، جماعت صبری، جماعت ابوکمیل و جماعت داود، پس از ۲۰۱۱ با جریان‌های تکفیری بین‌المللی به‌ویژه داعش رابطه نزدیکی برقرار کرده‌اند (Stobdan, 2014: 2-4).

سیطره هفتادوپنج‌ساله اتحاد جماهیر شوروی بر این منطقه که در گذشته به‌عنوان یکی از مراکز علمی و فرهنگی جهان اسلام شناخته می‌شد، باعث ایجاد خلأ دینی و اعتقادی شده بود. پس از ۱۹۹۱ که سیطره روس‌ها بر آسیای مرکزی خاتمه یافت، مسلمانان آسیای مرکزی به دنبال یافتن هویت دینی گم‌شده خود برآمدند. آنان به دنبال الگویی از دین‌داری بودند تا بتواند ایشان را به گذشته تاریخی و اسلامی‌شان پیوند دهد. در میان قدرت‌های برتر جهان اسلام کشورهای ترکیه، عربستان سعودی، ایران و پاکستان پس از استقلال پنج کشور آسیای مرکزی در رقابت با یکدیگر در پی ترویج الگوی اسلام رسمی دولت متبوع خود برآمدند. البته ایران از آنجاکه به ایدئولوژی انقلابی شیعی مجهز بود، از شانس فروتری در منطقه‌ای که اکثریت با اهل سنت است، برخوردار بود، اما ترکیه و عربستان سعودی به‌عنوان دو کشور طلایه‌دار جهان اهل سنت، پس از استقلال کشورهای قزاقستان، قرقیزستان، ازبکستان، ترکمنستان و تاجیکستان به انحای مختلفی در این منطقه حضور پیدا کردند.

ترکیه و عربستان سعودی در نظر داشتند خلأ اعتقادی و معنوی آسیای مرکزی را با ایدئولوژی‌های خود پر کنند. هرچند که در بدو امر ترکیه به دلیل قرابت‌های تاریخی و فرهنگی

با مردم آسیای مرکزی برای نفوذ در منطقه دست بالاتر را داشت، اما سعودی‌ها نیز به دلیل در اختیار داشتن مراکز دینی جهان اسلام و ثروت هنگفت حاصل از فروش نفت، ابزارهای نیرومندی را در اختیار داشتند. برخی بر این باورند که دولت سکولار ترکیه در دهه ۱۹۹۰، نمی‌توانست نقشی در جهت‌دهی اعتقادی مردم آسیای مرکزی داشته باشد، زیرا ترکیه در کنار انگیزه‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی، به دنبال ارائه الگوی لائیک از نظام سیاسی برای کشورهای آسیای مرکزی بود و رهبران این کشور در آن دوره دلیلی برای دامن زدن به بنیادگرایی اسلامی نداشته‌اند، اما واقعیت چیز دیگری است. درحالی‌که عربستان سعودی از سال ۱۹۹۱ آشکارا به دنبال ترویج و تبلیغ ایدئولوژی وهابیت و سلفی‌گری برآمده از آن در این منطقه بوده است، ترکیه نیز چه در دوره حکومت احزاب سکولار و چه در دوره حکومت حزب اسلام‌گرای عدالت و توسعه، در دامن زدن به افراط‌گرایی در آسیای مرکزی به انحای مختلفی دست داشته است. این نوشته به دنبال آن است تا به صورت تطبیقی-تحلیلی نقش این دو کشور را در رشد افراط‌گرایی در آسیای مرکزی مورد سنجش قرار دهد.

۱. مفهوم‌شناسی افراط‌گرایی تکفیری

افراط‌گرایی عملی است که از حالت تعادل خارج شده و به زیاده‌روی یا تندروی انجامیده است. افراط‌گرایی تکفیری، نوعی از افراط‌گرایی است که بر محور «تکفیر» می‌گردد. به نظر می‌رسد واژه «تکفیر» را می‌باید متناسب با ترمونولوژی حوزه‌های مختلف مورد توجه قرار داد. در مباحث اعتقادی و کلام سیاسی واژه تکفیر مفهومی هم‌بسته و پیوسته با واژه «کافر» است. اصطلاح کافر به‌طور مطلق و متعارف نسبت به کسی به کار برده می‌شود که منکر وحدانیت خداوند، یا رسالت یا شریعت یا هر سه آنها باشد. لهذا در تعریف تکفیر می‌توان گفت: «تکفیر به معنای نسبت دادن کسی به کفر و ارتداد و طرد او از یک جامعه دینی است» (طلوعی، ۱۳۹۰: ۳۹۷). آموزه تکفیر اصولاً از سلفی‌گری برمی‌خیزد. مهم‌ترین و مؤثرترین مبنای کلامی سلفیان تکفیری، توسعه معنایی و مصداقی کفر است. آنها به‌قدری دایره مفهومی کفر را گسترده‌اند که هرکسی غیر از خودشان را در برمی‌گیرد. شرک و کفر نزد سلفیان قدیم، بیشتر گونه‌ای از عبادات و عقاید فردی بود، مثل توسل به اولیاء، نذورات، و زیارت قبور، ولی شرک و کفری که سلفیان جدید به آن معتقدند، تقریباً همه شئون زندگی اجتماعی و مدنی شخص را در برمی‌گیرد. در نظر سلفیان جدید یا تکفیری، پیروی از اندیشه‌های نو یا گرویدن به مکاتب فکری و فلسفی، عضویت در احزاب سیاسی، اشتغال در ادارات و سازمان‌های دولتی چنان چه در جهت اهداف و منافع گروه‌های سلفی نباشد، و انجام برخی از مراسم و آیین‌های مذهبی، از اعمال مشرکان و کافران به حساب می‌آید (رفعت، ۱۹۹۱: ۴۲-۴۶). بر پایه بیان معمر آسن: «گفتمان تکفیر، دست‌آویزی برای بیرون راندن افراد از عرصه‌های مختلف از جمله دین، سیاست و حتی اقتصاد است» (آسن، ۱۳۹۲: ۱۰۹).

۲. چهارچوب نظری

به نظر می‌رسد تحلیل نوشته حاضر در چهارچوب نظریه «مجموعه امنیتی» باری بوزان که مناطق استراتژیک را به‌عنوان مجموعه‌های امنیتی لحاظ کرده است، ممکن است. به دو دلیل موجه می‌توان از ظرفیت این نظریه در تحلیل موضوع حاضر سود برد؛ اولاً اینکه تکفیر و افراط‌گرایی در ادبیات رایج بین‌الملل شدیداً صبغه امنیتی پیدا کرده و به‌عنوان تهدید بزرگ تلقی می‌شود. در حال حاضر آنچه تروریسم خوانده می‌شود و یکی از مهم‌ترین معضله‌های امنیت جهانی است، نسبتی آشکار با اندیشه‌ها و الگوهای تکفیری و کنش‌های افراطی پیدا کرده است. دوم این‌که، نظریه بوزان هرچند به‌ظاهر در حوزه امنیت مناطق است، اما آشکارا به عرصه‌های دیگر سرریز کرده و در حقیقت به بسیاری از مقوله‌هایی که امنیتی نیستند، بار امنیتی بخشیده است. بوزان خود تأکید می‌کند که مطالعات امنیتی بین‌المللی نیاز به دستور کاری دارد که بسیار گسترده‌تر از امنیت نظامی صرف باشد. از نظر او مطالعات امنیتی جدید می‌تواند با ملاحظه شاخه‌های دیگری از جمله مطالعات استراتژیک، حقوق بشر، محیط‌زیست و توسعه و اقتصاد سیاسی بین‌الملل، خود چهارچوب واحد و گسترده‌تری را تشکیل دهد. بر این اساس چنان‌که بوزان «بازسازی مفهوم امنیت» می‌نامد، عرصه‌های امنیت گسترش می‌یابند و گستره‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و زیست‌محیطی نیز در کنار گستره نظامی جزء عرصه‌های ظهور و نقش‌آفرین مفهوم امنیت برآورد می‌شود (کولایی و دیگران، ۱۳۹۸: ۱۴۶).

هرچند نظریه «مجموعه امنیتی منطقه‌ای» با نام باری بوزان شناخته می‌شود، اما این نظریه در اصل متعلق به مکتب کپنهاگ است. مکتب کپنهاگ جزء اولین رهیافت‌هایی است که کوشیده جایگاهی مستقل برای مطالعات امنیتی پایه‌گذاری کند. باری بوزان با کتاب «مردم، دولت‌ها و هراس» به‌گونه‌ای منسجم و جامع‌ترین قدم را در جهت اهداف این مکتب برداشت. این کتاب جامع‌ترین تحلیل نظری در مورد امنیت، جامع‌ترین اثر امنیتی تا زمان خود و اثری منحصر به فرد توصیف شده است (مک‌کین لای و لیتل، ۱۳۸۰، ص. ۴۵). بوزان در آثار دیگر خود نظریه یادشده را انسجام بخشید و چهارچوب آن را در رابطه با امنیت منطقه‌ای مشخص کرد. از منظر بوزان یک مجموعه امنیتی عبارت است از مجموعه‌ای از واحدها (مجموعه‌ای از دولت‌ها در یک منطقه جغرافیایی) که در آنها فرایندهای عمده امنیتی کردن و غیرامنیتی کردن تا آن اندازه درهم‌تنیده شده‌اند که مشکلات امنیتی آنها نمی‌تواند جدا از یکدیگر تحلیل و حل شود (Buzan, 2003: 141).

به باور بوزان هر مجموعه امنیتی ساختار بنیادینی دارد که از چهار جزء «آنارشی»، «مرز»، «قطبش» و «الگوهای دوستی و دشمنی» تشکیل شده است. البته در ساختار این نظریه مفاهیم دیگری نیز وجود دارد، اما می‌توان گفت اجزای بنیادین نظریه همین‌هاست. نخستین جزء یعنی آنارشی وقتی حاکم است که مجموعه امنیتی منطقه‌ای از دو یا چند واحد خودمختار تشکیل شده

باشد. در صورتی که در منطقه آنارشی حاکم نبوده و واحدهای مورد نظر خودمختار نباشند، پویش‌های منطقه‌ای نیز ضعیف خواهد بود و صحبت از مجموعه امنیتی بی‌معنا خواهد شد. دومین جزء بنیادین مرز است. یعنی گروهی از دولت‌ها یا دیگر بازیگران غیردولتی، باید از نظر امنیتی تا اندازه‌ای وابستگی متقابل داشته باشند که بتوان آنها را در یک مجموعه متصل به هم دانست. سومین جزء قطبش (قطب‌بندی)^۱ است. در سطح جهانی، تعداد ابرقدرت‌ها و قدرت‌های بزرگ تعیین‌کننده قطبش هستند. قدرت‌های منطقه‌ای نیز معرف قطبش در هر مجموعه امنیتی هستند و توانایی این قدرت‌ها در سطح منطقه قابل توجه است. اینکه چه واحدی از چه واحد یا موضوعی نگران است یا به چه کسی گرایش دارد، جزء چهارم مجموعه امنیتی (الگوی دوستی و دشمنی) را مشخص می‌کند. نظریه‌های هابزی، لاکو و کانتی، مبتنی بر این ایده است که از میان نقش‌های سه‌گانه دشمن، رقیب و دوست کدام نقش در سیستم مسلط است (بوزان، ۱۳۸۸: ۴۳-۶۱).

به نظر می‌رسد از میان اجزای بنیادین فوق، دو جزء نخست مرتبط با وضعیتی است که در آسیای مرکزی وجود داشته و در حقیقت زمینه مداخله قدرت‌های پیرامونی را فراهم آورده است، اما دو جزء اخیر ارتباط مستقیم با نقشی دارد که قدرت‌های بزرگ یا متوسط مانند ترکیه و عربستان سعودی نسبت به آسیای مرکزی بر عهده گرفته‌اند. جزء «قطبش» از علم فیزیک وام گرفته شده است. از نظر لغت‌شناسان قطبش حامل طیفی از معناهاست که مواردی مانند تمایل به قطب، قطبی شدن و قطب‌بندی را شامل می‌شود (انوری، ۱۳۸۱، ج ۶: ۵۵۵۲). امروزه مفهوم قطبش در حوزه‌های دیگر به‌ویژه روابط بین‌الملل نیز استفاده می‌شود و برخی از پژوهشگران این مفهوم را عموماً در شرایط تضاد و رقابت میان نیروها و قدرت‌های بین‌المللی به کار می‌برند (رک: کولایی و دیگران، ۱۳۹۸: ۱۴۱-۱۷۰). در حوزه سیاست بین‌الملل قطبش عبارت است از واحد یا واحدهای سیاسی که از نظر برخورداری از قدرت نظامی، قدرت اقتصادی، ایدئولوژی، جاذبه‌های فرهنگی یا ترکیبی از این عوامل و اتصال واحدهای سیاسی دیگر می‌پردازد و بدین‌وسیله مرکز ثقل مهمی در روابط بین‌الملل ایجاد می‌کند (آقابخشی و افشاری‌راد، ۱۳۸۳: ۵۱۳). جزء اخیر بنیادین مجموعه امنیتی به الگوهای سه‌گانه دشمنی، دوستی، و رقابتی اشاره دارد و در حقیقت گویای آن است که در شرایط قطبش در یک مجموعه امنیتی، وقوع هر یک از الگوهای سه‌گانه محتمل است. به نظر می‌رسد تحلیل نوشته حاضر در چهارچوب نظریه مجموعه امنیتی به‌ویژه تکیه بر دو جزء اخیر آن موجه است.

۳. قطبش رقابتی ترکیه و عربستان سعودی در آسیای مرکزی

پس از استقلال جمهوری‌های پنج‌گانه آسیای مرکزی در سال ۱۹۹۱، ترکیه و عربستان سعودی به‌عنوان دو قطب اصلی جهان اهل سنت سیاست‌های متفاوتی را نسبت به اسلام سیاسی در آسیای

1. Polarization

مرکزی در پیش گرفتند. از میان الگوهای سه‌گانه یادشده به نظر می‌رسد نقش ترکیه و عربستان که هر دو متعلق به حوزه اهل سنت هستند به الگوی رقابتی نزدیک‌تر است. رقابت دو کشور را در ذیل راهبردهای متفاوت آنان نسبت به مسئله افراط‌گرایی تکفیری می‌توان یافت.

۳-۱. ترکیه؛ ترویج گولنیسم در چهار چوب پان‌ترکیسم

پس از استقلال پنج کشور آسیای مرکزی، ترکیه در رقابت با ایران، از هیچ تلاشی برای نفوذ در آسیای مرکزی فروگذار نکرد. ترکیه با تکیه به مشترکات تاریخی و فرهنگی به‌ویژه تبار مشترک ترکی، سعی بلینگی به خرج داد تا نه تنها مهار تحولات سیاسی کشورهای نوخاسته آسیای مرکزی را به دست گیرد، بلکه خلأ اعتقادی و معنوی منطقه را با الگویی که خود از اسلام ارائه می‌داد، پر کند. علاقه دولتمردان ترک در این شرایط به استعمال اصطلاحاتی همچون «جامعه بزرگ توران»، «اتحادیه بزرگ دولت‌های ترک» و «مشترک‌المنافع ترکی» به‌خوبی گویای مقاصد است که ترکیه از اتخاذ چنین سیاستی دنبال می‌کرد. ترکیه بر آن بود تا با برانگیختن احساسات پان‌ترکیسم مردمان ساکن در حوزه جنوبی شوروی سابق آنها را حول خود متمرکز ساخته و رهبری آنها را به عهده گیرد (بتی-شل، ۱۳۷۹: ۱۲۰).

ترکیه با در پیش گرفتن سیاست موازی، از یک‌سو دست جریان‌های پان‌ترکیسم و پان‌تورانیسم را در آسیای مرکزی باز گذاشت و از سوی دیگر به جریان‌های پان‌اسلامیسم و سلفی به‌ویژه گولنیسم که گرایش‌های افراط‌گرایانه در آن امر پوشیده‌ای نیست، اجازه داد تا وارد آسیای مرکزی شوند. هلن رزاییاف نویسنده کتاب «جنبش گولن» می‌نویسد:

«فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ و استقلال جمهوری‌های آسیای مرکزی زمینه را برای گسترش جنبش گولن و رای مرزهای ملی فراهم کرد. گولن در سخنرانی‌های خود در اواخر دهه ۱۹۸۰ به نحوی فزاینده به مخاطبانش توصیه می‌کرد برای کمک به این کشورها، که به‌زودی استقلال خود را به دست خواهند آورد و بیشترشان زبان و ریشه ترکی دارند، آماده شوند. در سال ۱۹۹۲، اندکی پس از فروپاشی شوروی، گروهی از تاجران و مسلمانانی که از گولن الهام گرفته بودند، نخستین مدرسه را در آذربایجان افتتاح کردند و در همان سال، نخستین مدرسه وابسته به گولن در قزاقستان افتتاح شد و در طول سال بعد بیش از ۲۸ مدرسه در آن کشور ساخته شد. در سال‌های بعد همراهان جنبش، مدارس را در قرقیزستان راه‌اندازی کردند» (رزاییاف، ۱۳۹۵: ۱۰۱).

علی‌رغم برنامه‌های پان‌ترکیسم ترکیه و گارد گرفتن گاه‌وبیگاه مقامات این کشور در برابر افراط‌گرایی اسلامی، شواهد روشنی وجود دارد که این کشور پس از به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه در سال ۲۰۰۲ نقش مؤثرتری در تشدید فعالیت‌های اسلام‌گرایانه و بعضاً بنیادگرایانه در آسیای مرکزی ایفا کرده است. بدون تردید جریان سلفی موسوم به «گولن» تا پیش از وقوع کودتای سال ۲۰۱۶، در شمار متحدان دولت اسلام‌گرای اردوغان قرار داشت.

شواهد بسیاری وجود دارد که در دوره حکومت حزب عدالت و توسعه این جریان در آسیای مرکزی فعالیت‌های گسترده‌ای انجام داده و نقش مهمی در جهت‌دهی به اسلام‌گرایی این منطقه بر عهده داشته است. هرچند که فتح‌الله گولن اینجا و آنجا با تقبیح حملات تروریستی، وانمود می‌کند که جریانی میانه‌رو است (رزاییاف، ۱۳۹۵)، اما نقشی که مدارس دینی وی در رشد افکار تندروانه برجای گذاشته است و همچنین رافضی خواندن صریح شیعیان از سوی وی، تردیدی باقی نمی‌گذارد که گولنیسم نقش مهمی در تشدید افراط‌گرایی در آسیای مرکزی بازی کرده است. در حال حاضر مدارس تحت اشراف این جریان که در بسیاری از کشورهای اسلامی منطقه فعالیت می‌کند، به‌عنوان منشأ ترویج افکار افراط‌گرایانه در مظان اتهام قرار دارد (نقدی‌نژاد و پورابراهیم، ۱۳۸۸: ۳۸). پس از کودتای ناکام ۲۰۱۶ در ترکیه که حزب عدالت و توسعه گولنیست‌ها را در جایگاه متهم اصلی نشاناند، دولت ترکیه اسناد زیادی مبنی بر فعالیت‌های تروریستی ایشان ارائه کرد؛ هرچند که این اتهامات از سوی فتح‌الله گولن مردود اعلام شد. در پی این اختلاف دولت ترکیه کنترل مدارس بین‌المللی گولنیست‌ها را در کشورهای مختلف به دست گرفته و به‌زعم خود آن را از چنگ جریان تروریستی گولن خارج کرده است.

ترکیه پیوسته وانمود می‌کند که در مبارزه با جریان‌های تکفیری و تروریستی در کنار غربی‌ها ایستاده است، اما فرصت‌طلبی‌های این کشور از ناامنی‌های موجود و تسهیل فعالیت جریان‌های سلفی مانند گولن در منطقه، این شائبه را تقویت می‌کند که ترکیه جسته‌وگریخته به افراط‌گرایی و تروریسم در آسیای مرکزی دامن می‌زند. به‌ویژه اینکه وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، فرصتی مناسب را برای حضور ترکیه در عرصه‌های امنیتی و سیاسی آسیای مرکزی و قفقاز فراهم کرد. در این فضا ترکیه موفق شد به شکل مناسبی با عنوان «مبارزه با تروریسم بین‌المللی» جایگاه خود را در منطقه، به‌خصوص در عرصه‌های امنیتی تقویت کند. علاوه بر حادثه ۱۱ سپتامبر، مجموعه انفجارهای تاشکند، پایتخت ازبکستان و حوادث باتکن قرقیزستان نیز فرصت را برای حضور ترکیه در فضای امنیتی آسیای مرکزی فراهم کرد (تیموریور، ۱۳۸۸: ۱۹۲). به نظر می‌رسد که رهبران ترک تهدید افراط‌گرایی تکفیری در آسیای مرکزی را فرصتی برای نفوذ بیشتر در منطقه می‌دانند؛ منطقه‌ای که ترکیه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در صدد برآمده تا آن را به حیاط‌خلوت خود تبدیل کند.

۳-۲. عربستان سعودی؛ ترویج وهابیت در چهارچوب دیپلماسی عمومی

در عربستان سعودی سنت پادشاهی با آیین وهابیت درآمیخته و چهره خاصی به سیاست و جامعه بخشیده است. وجود اماکن مقدس اسلامی در عربستان و برخورداری این کشور از درآمدهای عظیم نفتی، اهمیت این کشور را هم در جهان اسلام و هم فراتر از آن افزایش داده است. حاکمان سعودی سعی کرده‌اند در رقابت با ایران و ترکیه فراتر از خاورمیانه در نقش یک قدرت فرامنطقه‌ای ظاهر شوند. به این منظور کسب استقلال آسیای مرکزی محک مناسبی به شمار می‌رفت تا ریاض

میزان برش دیپلماسی خویش را فراتر از جهان عرب بسنجد. در سال ۱۹۹۱ پس از آنکه جمهوری‌های آسیای مرکزی به استقلال دست یافتند، دیگر کشورها با تکیه به توان نظامی، اقتصادی، مشترکات تاریخی و فرهنگی خویش راهی آسیای مرکزی شدند، اما سعودی‌ها که به هیچ‌کدام از این ابزارها مجهز نبودند، در چهارچوب دیپلماسی عمومی با ابزار ایدئولوژی راه آسیای مرکزی را در پیش گرفتند. سعودی‌ها، سراسیمه با کشورهای آسیای مرکزی روابط دیپلماتیک برقرار کرده، با تکیه بر ظرفیت‌های زیارتی شهرهای مکه و مدینه، سعی بلیغی به خرج دادند تا آموزه‌های وهابیت را در سراسر منطقه ترویج کنند. در این راستا حاکمان سعودی سرمایه‌گذاری‌های عظیمی برای گسترش وهابی‌گری و بنیادگرایی اسلامی در جمهوری‌های این منطقه انجام دادند. در میان پنج جمهوری این منطقه دو کشور ازبکستان و قرقیزستان به دلیل برخورداری از ظرفیت‌های تندروانه، استقبال مناسبی از طرح سعودی‌ها به عمل آوردند (ابوالحسن شیرازی، ۱۳۸۴: ۲۰).

تلاش تبلیغی سعودی‌ها در ادامه ابعاد وسیع‌تری پیدا کرد. آنان با استفاده از ضعف ساختاری دولت‌های منطقه، آشکارا طرح‌هایی برای آموزش دینی نوجوانان و جوانان در سطحی وسیع روی دست گرفتند. در این راستا نهادهای دولتی و غیردولتی عربستان کمک‌های مالی سخاوتمندانه‌ای را در اختیار نهادها و مؤسساتی قرار می‌دادند که به امر تبلیغ وهابیت در آسیای مرکزی مبادرت می‌ورزیدند. هم‌چنین دولت عربستان بورس‌های تحصیلی فراوانی را در اختیار دانشجویان این منطقه جهت تحصیل در مراکز علمی و آموزشی عربستان گذاشته بود. به نوشته میخائیل اسکور: «با پیش‌قدمی، سازمان‌های غیردولتی از کشورهای خلیج فارس، دفاتری در آسیای مرکزی - آشکار و پنهان - برپا کردند و به آموزش مهارت‌های فنی، دانش و تعلیمات مذهبی پرداختند. به‌علاوه عربستان سعودی مأوای بسیاری از افراد نسل جدید ثروتمند شده کشورهای آسیای مرکزی است که پس از سلطه بلشویک‌ها بر منطقه در دو دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ آنجا را ترک کردند و واضح است در دهه ۱۹۹۰ به پشتیبانی و حمایت از احیای اسلامی در کشورهای موطن خود پرداختند» (اسکور، ۱۳۸۵: ۱۸۹).

نکته جالب‌توجه اینکه دولت‌های سکولار منطقه با توجه به جایگاه عربستان در جهان اسلام، تا اندازه زیادی چشم بر اهداف و برنامه‌های ایدئولوژیک سعودی‌ها فرو بستند. از این رو در سال‌های نخست استقلال، بسیاری از رهبران تندرو منطقه به‌ویژه سران جنبش اسلامی ازبکستان در ذیل انجام مناسک حج یا مناسبت‌های دیگر برای جذب کمک‌های بیشتر به عربستان سفر می‌کردند (Rashid, 2002: 34). با وجود آنکه پس از رویدادهای تروریستی ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۰ در مناطقی از آسیای مرکزی، رژیم‌های این منطقه سخت‌گیری‌های بیشتری را بر هرگونه فعالیت دینی اعمال می‌کنند، با این وجود عربستان سعودی کماکان به سیاست‌های گذشته‌اش در حمایت مالی از افراط‌گرایان تکفیری ادامه داده است. این سیاست هرچند به‌ویژه پس از ۲۰۰۱ در جهت خلاف

سیاست دیگر قدرت‌های فرامنطقه، به‌ویژه امریکا قرار دارد، اما رهبران سعودی نشان داده‌اند که برای گسترش وهابیت و زمین‌گیر کردن ایران در منطقه، حاضرند به هر اقدامی دست یازند. به نوشته/حمد رشید:

«عربستان سعودی به‌طور مداوم از افراطی‌ترین گروه‌های اسلامی منطقه پشتیبانی به عمل آورده است. حمایت از حزب اسلامی حکمتیار، به رسمیت شناختن طالبان، و مساعدت مالی به سازمان‌های افراطی آسیای مرکزی نشان می‌دهد که گسترش وهابیت به خط‌مشی لایتغیر حکومت این کشور تبدیل شده است» (رشید، ۱۳۸۷: ۲۷۷).

در حال حاضر نیز سعودی‌ها با ورود به بحران یمن و سوریه در شکل‌گیری و رشد تکفیری‌های نوظهور به‌ویژه داعش و حمایت مالی و نظامی از آنان نقش انکارناپذیری داشته‌اند (مصطفی، ۱۳۹۴: ۱۶-۲۲). به نظر می‌رسد توانایی داعش در جذب هزاران جنگجو از کشورهای آسیای مرکزی، نتیجه سرمایه‌گذاری‌هایی است که سعودی‌ها در دو دهه گذشته در رابطه با آموزش نوجوانان و جوانان این منطقه به عمل آوردند. اینک داعش بیش از هر سازمان افراطی دیگری به دو سلاح تکفیر و تروریسم تجهیز شده است. این موضوع نشان می‌دهد که آیین وهابیت و ریشه داشتن آن در اندیشه‌های ابن تیمیه از ظرفیت‌های بسیاری در تولید و تکثیر تکفیر و تروریسم برخوردار است.

۴. تحلیل مقایسه‌ای قطبش رقابتی ترکیه و عربستان سعودی در آسیای مرکزی

مفروض آن است که ترکیه و عربستان سعودی به‌عنوان دو قطب مهم جهان اسلام در تحریک و تشدید افراط‌گرایی در آسیای مرکزی نقش داشته‌اند، اما این نقش در واقع محصول رقابت این دو کشور برای کسب نفوذ بیشتر در مجموعه امنیتی آسیای مرکزی بوده است. این رقابت‌ها مشخصاً در پنج حوزه تفاوت‌های ذیل را نشان می‌دهد:

۴-۱. تفاوت در نقش

پس از ۱۹۹۱، با آزاد شدن پنج کشور ترک‌زبان از چنگ روس‌ها که چهار کشور آن (به غیر از تاجیکستان) در آسیای مرکزی قرار داشت، در ترکیه اجماعی نسبت به این منطقه شکل گرفت. به این ترتیب اسلام‌گرایان به آسیای مرکزی به‌عنوان کشورهای اسلامی، پان‌ترکیست‌ها به‌عنوان سرزمین اجدادی و تاریخی؛ نظامیان به‌عنوان تاکتیکی برای مقابله با فزونی خواهی‌های اتحادیه اروپایی و شروط این اتحادیه برای عضویت ترکیه، و سکولارها به‌عنوان منبع تأمین انرژی می‌نگریستند. (نقدی‌نژاد و پورابراهیم، ۱۳۸۸: ۳۶). در این دوران که عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا به بن‌بست رسیده بود، تأسیس اتحادیه‌ای که ترک‌ها آن را «جهان ترک» می‌خواندند، می‌توانست بر سال‌ها درماندگی ترکیه در برابر اروپایی‌ها مرهم گذارد. ضمن آنکه ترکیه در نظر

داشت به‌عنوان کشور شبه‌اروپایی نوع حکومت‌داری و نظام سیاسی سکولار خود را در برابر الگوی انقلاب اسلامی ایران، در برابر چشم دولت‌های تازه‌استقلال‌یافته قرار دهد. جالب اینجاست که در اوایل دهه ۱۹۹۰ نه تنها دولت‌های منطقه، بلکه رهبران مذهبی نیز الگوی ترکیه را بر الگوهای رقیب ترجیح می‌دادند.

در سوی دیگر عربستان سعودی به‌عنوان کشور عربی با رژیم سلطنتی نمی‌توانست از رهگذر سبک حکومت‌داری و عناصر نژاد، زبان و فرهنگ به آسیای مرکزی نزدیک شود، اما این کشور به دلیل در اختیار داشتن اماکن مقدس جهان اسلام و پشتوانه دلارهای نفتی، به خود حق می‌داد در نقش پدرسالار اسلامی ظاهر شود. به نوشته الختلان:

«در نظر بیشتر سعودی‌ها، آسیای مرکزی همیشه معادل تلاش مسلمانان برای مقابله با الحاد به نظر می‌رسید؛ بنابراین، در روزهای نخستین پس از استقلال، اتباع سعودی شور و شوق زیادی برای کشورهای «اسلامی» نوظهور از خود نشان می‌دادند. سال‌های سال، آنها برای «آزادی» برادران آسیای مرکزی خود از یوغ کمونیسم دعا کرده بودند. در سال‌های آخر حکومت شوروی، روزنامه‌های سعودی مقالات متعددی انتشار می‌دادند که در آنها نقش و کمک مهم مسلمانان آسیای مرکزی به تمدن اسلامی مورد یادآوری و تقدیر قرار گرفته بود» (الختلان، ۱۳۷۸: ۴۳).

رهبران سعودی با توجه به سرسپردگی‌شان به آیین وهابیت، نگران آن بودند که مبادا خلأ معنویت در آسیای مرکزی با ایدئولوژی‌های رقیب به‌ویژه اسلام شیعی پر شود. لهذا این کشور به‌عنوان معیار راست‌دینی، هزینه‌های گزافی را در جهت تبلیغ آموزه‌های وهابیت در منطقه اختصاص داد؛ بنابراین، ترکیه هرچند تلاش بسیاری کرد تا قرائت اسلام مدرن خویش را در آسیای مرکزی نهادینه کند، اما به عقیده یکی از کارشناسان منطقه‌ای، «تحولات مذهبی در آسیای مرکزی خواه در چهره رادیکال آن یا در قالب نوگرایی مذهبی، همواره از سرچشمه‌های عربی الهام گرفته است» (کولایی، ۱۳۸۴: ۲۲۱).

۴-۲. تفاوت در سطح

ترکیه و عربستان هرچند هر دو عضو مهم جهان اسلام‌اند، اما نسبت متفاوتی با آسیای مرکزی دارند. ترکیه کشوری است که خود را عضوی از تاریخ، فرهنگ و تمدن این منطقه معرفی می‌کند و در واقع در زیرسیستم کلان منطقه جای می‌گیرد. ترکیه هرچند با آسیای مرکزی هم‌مرز نیست، اما این کشور از طریق قفقاز با این منطقه متصل است؛ بنابراین، ترکیه به دلیل پیوستگی تاریخی و فرهنگی با آسیای مرکزی نسبت به عربستان در سطح بالاتری قرار دارد. چنانچه سلیمان دمیرل نخست‌وزیر ترکیه در دهه ۱۹۹۰ گفته بود: «ترکیه مرکز جذابیت‌های تاریخی و فرهنگی برای دولت‌های جوان آسیای مرکزی است» (محکم‌اف، ۱۳۷۵: ۱۸۳). در این سطح بود که بلافاصله پس از استقلال کشورهای آسیای مرکزی، جریان‌های پان‌ترکی از حاشیه به متن سیاست ترکیه

آمدند. با این همه آنچه اهمیت داشت، تبدیل شدن پان‌ترکیسم به ایدئولوژی سیاسی نخبگان حکومتی بود (احمدی، ۱۳۸۸: ۴).

برخلاف ترکیه، عربستان سعودی از سهم منطقه‌ای بودن یا اشتراکات تاریخی-فرهنگی با آسیای مرکزی بهره‌ای ندارد. سعودی‌ها با علم به این موضوع سعی بلیغی به خرج دادند از طریق دیپلماسی عمومی بنای روابطشان را با آسیای مرکزی بر سطح مذهبی و اعتقادی قرار دهند. به نظر می‌رسد هرچند سعودی‌ها نسبت به ترکیه از لحاظ سطح در جایگاه نازل‌تری قرار داشته‌اند، اما بالا رفتن ایشان از سطح مذهب و عقیده در چند سال نخست استقلال، تأثیر عمیق‌تری را در دامن زدن به افراط‌گرایی در منطقه برجای گذاشته است. درحالی‌که اکنون نزدیک به سه دهه از استقلال کشورهای آسیای مرکزی می‌گذرد، اما سعودی‌ها هنوز منطقه را به چشم حفره کلانی از ایدئولوژی می‌بینند که باید از آموزه‌های وهابیت آکنده شود (Rashid, 2001).

۴-۳. تفاوت در هدف

بی‌گمان اهداف بسیاری را می‌توان در خصوص کنشگری ترکیه و عربستان در رابطه با آسیای مرکزی برشمرد، اما در ترکیه تسهیلاتی که دولت‌های سکولار و اسلام‌گرا در اختیار گولنیسم گذاشته‌اند، از دو منظر قابل توجیه به نظر می‌رسد؛ نخست آنکه نخبگان ترک با عدم شناخت جوهره گولنیسم در نظر داشتند نوعی اسلام میانه‌رو که با ایجابات دنیای مدرن راست بیاید و دموکراسی را در خود هضم کند، در آسیای مرکزی ترویج کنند. از سوی دوم ترکیه به دنبال آن بود تا با ارائه مدل بومی از اسلام سیاسی، راه را بر اسلام‌های رقیب به‌ویژه اسلامی که ایران به دنبال صدور آن به آسیای مرکزی بود، ببندد. در آن سال‌ها در چنین میدانی ترکیه مهره غرب محسوب شده و نماینده تفکر غیرمذهبی، دموکراسی و اقتصاد آزاد بود. در مقابل ایران بانی بنیادگرایی اسلامی، انقلاب و مظهر عوامل و نیروهای ضدغربی شناخته می‌شد (Graham-Lesser, 1993: 75).

در سوی دیگر هرچند سعودی‌ها نیز از ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران احساس خطر می‌کردند، اما برای ایشان صدور وهابیت در منطقه‌ای که زمینه جذب آن فراهم بود، از اولویت برخوردار بود. البته سعودی‌ها هم سعی کردند در عرصه اقتصادی و تجاری با آسیای مرکزی وارد معامله شوند، اما آنچه از حضور سعودی‌ها در این منطقه بیشتر به چشم می‌آمد، رنگ مذهبی و ایدئولوژیک داشت. آنها هرچند در ترویج افکار افراطی در میان مسلمانان منطقه به‌ویژه جوانان موفق عمل کردند، اما پس از رویدادهای تروریستی سال‌های ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۰، حساسیت دولت‌های منطقه نسبت به نقش سعودی‌ها افزایش یافت و در نتیجه سعودی‌ها ناگزیر شدند، گام‌هایی به عقب بردارند، اما در مقابل این وضعیت برای ترکیه در حکم فرصت بود. چه آنکه بالا گرفتن تب اسلام افراط‌گرا در آسیای مرکزی بهانه لازم را برای نفوذ بیشتر ترکیه تدارک می‌دید. به نوشته میشل کیتینگ:

«وقوع انفجارهای تاشکند و حوادث باتکن در قرقیزستان در سال ۲۰۰۱ نیز به حضور امنیتی ترکیه در این منطقه کمک کرد و نگرانی مشترک طرفین از تروریسم و بنیادگرایی موجب شد که ازبکستان و قرقیزستان اقدام به امضای قراردادهای امنیتی با ترکیه کنند. پس از ۱۱ سپتامبر، ترکیه روابط نظامی خود را با قزاقستان تقویت کرده و به ترکمنستان و قرقیزستان هم کمک نظامی می‌کند. همین‌طور همکاری ترکیه و ازبکستان در مبارزه با تروریسم موجب بهبود روابط دو کشور شده است» (Keating, 2009: 72).

۴-۴. تفاوت در راهبرد

ترک‌ها و سعودی‌ها راهبردهای مختلفی را در قبال کشورهای آسیای مرکزی در پیش گرفته‌اند. بدون تردید پس از گشوده شدن درب‌های آسیای مرکزی به روی روابط بین‌الملل، هیچ راهبردی نمی‌توانست ترکیه را بهتر از انگشت گذاشتن بر عنصر نژاد و زبان به چهار کشور ترک‌زبان آسیای مرکزی پیوند دهد. تکیه ترک‌ها بر مشترکات فرهنگی با قزاق‌ها، قرقیزها، ترکمن‌ها و ازبک‌ها و آذری‌های قفقاز، عجالتاً خبر از شکل‌گیری «اتحادیه ترک‌ها» نظیر «اتحادیه اروپا» یا «اتحادیه عرب» می‌داد. رهبران ترکیه در سال‌های نخستین دهه ۱۹۹۰ با جدیت تمام طرح آنچه آن را «جهان ترک» می‌خواندند، تعقیب کردند. به نوشته لسر و گراهام: «قرابت‌های فرهنگی-زبانی، میان ترکیه و دولت‌های ترک حوزه جنوبی شوروی سابق و همچنین توانایی‌های اقتصادی بالقوه آنها توصیه می‌کند تا تمرکز و عنایت بیشتری به سوی کشورهای مذکور معطوف شود. پان‌ترکیست‌ها حتی از این هم فراتر رفته و قرن آینده را (قرن ترک‌ها) می‌نامند» (Graham Lesser, 1993: 45).

در مقابل سعودی‌ها به دو ابزار پول و ایدئولوژی مجهز بودند. هزینه‌های هنگفتی که عربستان در جهت توزیع منابع دینی به‌ویژه قرآن کریم و بازسازی و ساخت مساجد و مدارس دینی به عهده گرفت، فرصتی بود که در ذیل آن می‌توانست ایدئولوژی وهابیت را در آسیای مرکزی نشر دهد (کولایی، ۱۳۸۴: ۲۱۶). ضمن آنکه وجود اماکن مذهبی مکه و مدینه این امکان را برای سعودی‌ها به وجود آورده بود تا با استفاده از دیپلماسی عمومی، جایگاه این کشور را به‌عنوان رهبر جهان اسلام در انظار مسلمانان آسیای مرکزی ارتقا دهد. این امتیازی بود که فقط سعودی‌ها از آن بهره‌مند بودند و در ضمن آن می‌توانستند از نزدیک اذهان شکل‌نگرفته حج‌گزاران آسیای مرکزی را با آموزه‌های وهابیت ممزوج کنند. گروه بین‌المللی بحران در گزارشی آورده است که بالا گرفتن کار داعش در آسیای مرکزی محصول عمل سعودی‌ها و نفوذ اندیشه وهابیت در سال‌های نخست استقلال در این منطقه است. بر پایه این گزارش در اوایل دهه ۱۹۹۰، عربستان با ساختن مدارس مذهبی، کمک‌های مالی به مسلمانان سنی مذهب، میسیونرهای مذهبی خود در آسیای مرکزی به‌ویژه دره فرغانه و تبلیغ وهابیت در سفرهای حج این منطقه توانست اندیشه وهابیت را در بین مسلمانان این منطقه گسترش دهد» (ICG, 2003: 7-9).

۴-۵. تفاوت در ثمره

هرچند در سال‌های نخست دهه ۱۹۹۰ به نظر می‌رسید ترکیه نسبت به دیگر بازیگران منطقه‌ای موفق‌تر عمل کرده است، اما در سال‌های پایانی این دهه، زمانی که تب افراط‌گرایی و تروریسم در آسیای مرکزی بالا گرفت و روسیه به‌عنوان وارث امپراتوری شوروی به حیاط‌خلوت خود در آسیای مرکزی بازگشت، نقش ترکیه تا اندازه‌ای در سایه قرار گرفت. ضمن آنکه راهبرد پان‌ترکیستی ترکیه و پدید آمدن جهان ترک نیز به دلیل عدم همراهی برخی کشورها به‌ویژه ازبکستان و ترکمنستان، توفیق چندانی نیافت. این در حالی بود که جریان گولنیسم به دلیل ارتباط با برخی جریان‌های افراط‌گرا به‌ویژه حزب التحریر و جنبش اسلامی ازبکستان در چشم دولت‌مردان آسیای مرکزی در مظان اتهام قرار داشت. سخت‌گیری دولت‌ها نسبت به ادامه فعالیت این جریان، موجب شد ترکیه یکی از مهم‌ترین ابزارهای نفوذ خود در آسیای مرکزی را از دست دهد؛ بنابراین، راهبرد پان‌ترکیست‌ها عملاً به نفع بنیادگرایان تمام شد. چه آنکه برای مسلمانانی که دهه‌ها هویت دینی آنان مخدوش شده بود، اعتقادات دینی تأثیر بسیار بیشتری بر افکار عمومی آسیای مرکزی داشته است تا جریان‌های ناسیونالیسم قومی-محلی یا ملی‌گرایی فراملی پان‌ترکیسم (ارس-کاه، ۱۳۸۱: ۵۹-۸۳). در واقع پان‌ترکیسمی که در دهه ۱۹۹۰ نوعی اجماع را پیرامون خود برای نفوذ در آسیای مرکزی پدید آورده بود، در دهه ۲۰۰۰ جریانی شناخته می‌شد که جای خود را به ملی‌گرایان محلی و اسلام‌گرایان داده بود. در این دوران نام فتح‌الله گولن در کنار نام طاهر یولداشف و جمعه نمگانی فضای منطقه را پر کرده بود، Cheterian, (2005).

در سوی دیگر سعودی‌ها موفق شدند با ارسال هیئت‌های تبلیغی و صرف هزینه‌های گزاف بر باورهای اعتقادی مردم مسلمان منطقه به‌ویژه جوانان اثر بگذارند. کما اینکه حضور صدها هزار زائر بیت‌الله حرام از آسیای مرکزی در قلمرو عربستان فرصت مغتنمی بود تا سعودی‌ها تعالیم وهابیت را در اذهان ایشان تزریق کنند؛ بنابراین، عربستان برخلاف ترکیه که نتوانست آرمان‌های پان‌ترکیستی‌اش را در آسیای مرکزی محقق کند، موفق شد با اعمال سیاست دونبشی، افکار افراط‌گرایانه وهابیت را در منطقه ترویج کرده، به بالا گرفتن کار سازمان‌های افراط‌گرا همانند جنبش اسلامی ازبکستان مدد رساند. واقعیت آن است که سعودی‌ها در همان چند سال نخست موفق شدند رد پای روشنی از وهابیت در منطقه به جای بگذارند. بدون تردید جان گرفتن افکار داعشی در سال‌های اخیر در آسیای مرکزی، ورژن دیگری از افراط‌گرایی است که وهابیت با تغذیه از اندیشه‌های ابن تیمیه و فقه حنبلی آن را پرورانده است (مصطفی، ۱۳۹۴: ۱۶-۲۲؛ کورانی، ۱۳۹۳: ۲۳). صالح‌الختلان استاد دانشگاه ملک سعود ریاض می‌پذیرد که سیاست تبلیغی حکومت سعودی به برآمدن جریان‌های تکفیری مدد رساند، اما از منظر او سعودی‌ها در قبال مسلمانان آسیای مرکزی خود را مأمور به وظیفه می‌دانستند نه نتیجه (الختلان، ۱۳۷۸: ۵۰).

۵. نتیجه‌گیری

نظریه مجموعه امنیتی باری بوزان امکان درخوری فراهم می‌کند تا نقش عوامل درونی و بیرونی مؤثر در امنیت مناطق به صورت مقایسه‌ای مورد تحلیل قرار گیرد. بی‌گمان ترکیه و عربستان به‌عنوان دو قطب مهم جهان اسلام نقش غیرقابل‌انکاری در امنیتی شدن فضای منطقه آسیای مرکزی پس از ۱۹۹۱ ایفا کردند. پس از مرتفع شدن سلطه کشور شوراها بر آسیای مرکزی، این دو کشور در فضای قطب‌بندی آن سال‌ها، سیاست‌های متفاوتی را در تعامل با کشورهای منطقه در پیش گرفتند. این رقابت از جهات مختلفی متفاوت بود، اما ثمره آن به‌ویژه در رابطه با رشد افراط‌گرایی تکفیری در آسیای مرکزی مشابهت داشت. جست‌وخیز جریان‌های افراط‌گرا در این منطقه از ۱۹۹۱ تاکنون نشان می‌دهد که عوامل بیرونی سهم انکارناپذیری در این رابطه بر عهده گرفته‌اند. ترکیه هرچند در فضای خلأ امنیتی و سیاسی منطقه به دنبال خلق «جهان ترک» بود و در نظر داشت به‌عنوان پدرخوانده ترک‌های تازه استقلال‌یافته عمل کند، اما این کشور از دو جهت در رشد افراط‌گرایی در منطقه نقش داشته است. از یک‌سو حضور کنترل‌نشده گولنیسم در آسیای مرکزی بسترهای تندروی مذهبی را مهیا کرد و از سوی دیگر فرصت‌طلبی دولت ترکیه برای نفوذ بیشتر در آسیای مرکزی به بهانه‌های امنیتی، باعث تحریک بیشتر افراط‌گرایی شد. با توجه به سعی‌ای که سعودی‌ها برای ترویج آیین وهابیت در آسیای مرکزی به خرج داده‌اند، می‌توان گفت عربستان سعودی مهم‌ترین نقش را در تکوین و رشد افراط‌گرایی تکفیری در منطقه داشته است. اصولاً عربستان سعودی این سیاست را از ابتدای استقلال منطقه، در قالب دیپلماسی عمومی به پیش برده و موفق شده است با پشتوانه دلارهای نفتی و ظرفیتی که مناسک حج در اختیار آنان می‌گذارد، به صورت ملموسی افکار و اندیشه‌های بنیان‌گذاران آیین وهابیت را در آسیای مرکزی تسری دهد؛ بنابراین، می‌توان به دست آورد که ترکیه و عربستان هر دو در رشد افراط‌گرایی در این منطقه دخیل بوده‌اند، اما مهم‌ترین تفاوت را می‌توان در منویات حکومت‌های دو کشور دانست. درحالی‌که رهبران ترک با شعار پان‌ترکیسم و با هدف خلق «جهان ترک»، به صورت غیرارادی در تشدید افراط‌گرایی در منطقه سهیم شدند، حکام سعودی از ابتدا به دنبال این موضوع بودند، هرچند پیامدهایی که اینک از این رهگذر دامان آنها را گرفته است، ممکن است آنی نباشد که انتظار آن را داشتند. به نظر می‌رسد درست آن است که اولاً، قطب‌های اصلی جهان اسلام به‌ویژه کشورهای ترکیه و عربستان که به انحای مختلف در آسیای مرکزی در چند دهه اخیر فعال بوده‌اند، بدون استفاده از ایدئولوژی و در چهارچوب اصول سازمان کنفرانس اسلامی با آسیای مرکزی تعامل کنند. ثانیاً، بهتر است که قطب‌های دخیل در آسیا از میان سه الگویی که در چهارمین جزء بنیادین نظریه مجموعه امنیتی طرح شد، راه سوم را برگزینند. اگر نگوییم این کشورها عمدتاً تاکنون مطابق الگوی دشمنی نسبت به آسیای مرکزی عمل کرده‌اند، عملکرد آنها در چهارچوب الگوی رقابتی بی‌چون‌وچرا است. ترک‌ها و سعودی‌ها چندان به گزینه سوم یعنی الگوی دوستی

نیندیشیده‌اند. مطابق این الگو قدرت‌های دخیل در یک منطقه اهدافشان را بر پایه تضاد و تقاطع منافع تعقیب نمی‌کنند، بلکه این قطب‌ها می‌توانند فرض را بر دوستی بگذارند و منافعی را به صورت موازی تأمین کنند. روشن است که کنشگری در شرایط قطب‌بندی و رقابت، ممکن است نتایج ناخواسته به بار آورد و آثار منفی آن در بلندمدت دامن قدرت‌های ذی‌دخل را نیز بگیرد.

کتابنامه

۱. ابوالحسن شیرازی، حبیب‌الله (۱۳۸۴). تداوم سیستم اقتدارگرایی در آسیای مرکزی. مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، (۶۷): ۱-۲۶.
۲. احمدی، حمید (۱۳۸۸). ترکیه و پان‌ترکیسم در آسیای مرکزی. *مطالعات اورآسیای مرکزی*، (۵): ۱-۲۲.
۳. ارس، بولنت؛ کاه، عمر (۱۳۸۱). جنبش اسلامی لیبرالی در ترکیه؛ اندیشه‌های فتح‌الله گولن. ترجمه سید اسدالله اطهری، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، (۳۲): ۵۹-۸۲.
۴. اسکور، میخائیل (۱۳۸۵). آسیای مرکزی و نگاه ضدامریکایی القاعده. ترجمه قاسم ملکی، *فصلنامه مطالعات آسیای میانه و قفقاز*، (۵۴): ۱۹۴-۱۸۷.
۵. آسن، معمر (۱۳۹۲). ابعاد سیاسی و ایدئولوژیک گفتمان تکفیر. ترجمه محمد قوشه‌بلاغ، *سراج منیر*، (۱۰): ۱۰۷-۱۲۶.
۶. آقابخشی، افشاری‌راد. (۱۳۸۳). *مینو، فرهنگ علوم سیاسی*. تهران: چاپار.
۷. آکینر، شیرین (۱۳۸۳). سیاسی‌گرایی اسلام در آسیای مرکزی در دوره پس از شوروی. ترجمه سعید نقی‌زاده، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، (۴۵): ۱۱۳-۱۶۰.
۸. انوری، حسن. (۱۳۸۱). *فرهنگ بزرگ سخن*. تهران: سخن.
۹. بتی، رابین؛ شل، براتسون (۱۳۷۹). نشانه‌های مبهم ناتو و قفقاز و آسیای مرکزی. *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، (۳۲): ۱۰۹-۱۳۸.
۱۰. بوزان، باری. (۱۳۸۸). *مناطق و قدرت‌ها*. ترجمه رحمان قهرمان‌پور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۱. تیموریور، نوشین (۱۳۸۸). راهبرد حزب عدالت و توسعه در آسیای مرکزی و قفقاز. *مطالعات راهبردی جهان اسلام*، (۳۹): ۱۸۳-۲۰۶.
۱۲. الختلان، صالح (۱۳۷۸). روابط عربستان سعودی با کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز. *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، (۲۵): ۴۱-۵۶.
۱۳. رز اییاف، هلن. (۱۳۹۵). *جنبش گولن*. ترجمه فیروزه درشتی، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
۱۴. رشید، احمد. (۱۳۸۷). *جهاد؛ اسلام پیکارجو در آسیای میانه*. ترجمه جمال آرام، تهران: عرفان.
۱۵. رفعت، سید احمد. (۱۹۹۱). *النبی المسلح (الف)*. لندن: ریاض الریس للکتب والنشر.

۱۶. طلوعی، محمود. (۱۳۹۰). فرهنگ جامع سیاسی. تهران: نشر علم.
۱۷. کورانی، علی (۱۳۹۳). وهابیت عربستان و جریان داعش در مصاحبه با حضرت آیت‌الله کورانی. پژوهشنامه نقد وهابیت؛ سراج منیر، ۴(۱۵): ۹-۲۶.
۱۸. کولایی، الهه (الف) (۱۳۸۴). زمینه‌های بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی. دانشکده حقوق و علوم سیاسی، (۶۷): ۲۰۱-۲۲۴.
۱۹. کولایی، الهه؛ کاویانی‌فر، پیمان؛ روا، سارا (۱۳۹۸). ایران و ترکیه در مجموعه‌های امنیتی آسیای مرکزی. فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، ۱۲(۴۵): ۱۴۱-۱۷۰.
۲۰. محک‌اف (۱۳۷۵). آسیای مرکزی در همکاری متقابل منطقه‌ای. ترجمه افسون غنی‌زاده، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، (۱۶): ۱۷۱-۱۸۶.
۲۱. مصطفی، حسن. (۱۳۹۴). داعش؛ زیرساخت‌های معرفتی و ساختاری. تهران: موسسه فرهنگی و هنری آفتاب خرد.
۲۲. مک کین لای، رابرت؛ لیتل، ریچارد. (۱۳۸۰). امنیت جهانی؛ نظریه‌ها و رویکردها. ترجمه اصغر افتخاری، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۲۳. نقدی‌نژاد، حسن؛ پورابراهیم، ناصر (۱۳۸۸). بررسی سیاست‌های ترکیه در آسیای مرکزی و قفقاز. مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، (۶۸): ۳۳-۵۷.

References

1. AbolHassan Shirazi, Habibollah (2005). Continuity of the authoritarian system in Central Asia. **Journal of the Faculty of Law and Political Science**, University of Tehran, (67): 1-26.(in Persian)
2. Agha Bakhshi, Afsharirad. (2004). Mino, Culture of Political Science. Tehran: Chapar.(in Persian)
3. Ahmadi, Hamid (2009). Turkey and Pan-Turkism in Central Asia. **Central Asian Studies**, (5): 1-22.(in Persian)
4. Akiner, Shirin (2004). The politicization of Islam in Central Asia in the post-Soviet period. Translated by Saeed Naghizadeh, **Quarterly Journal of Central Asian and Caucasian Studies**, 12 (45), pp. 113-160.(in Persian)
5. Al-Khatlan, Saleh (1999). Saudi Arabia's relations with Central Asian countries and the Caucasus. **Journal of Central Asian and Caucasian Studies**, (25), pp. 41-56.(in Persian)
6. Anvari, Hassan. (2002). Great culture of speech. Tehran: Sokhan.(in Persian)
7. Aras, Bulent; Kaha, Omar (2002). Liberal Islamic Movement in Turkey; Concepts of Fethullah Gulen. Translated by Seyyed Assadollah Athari, **Quarterly Journal of Middle East Studies**, (32), pp. 59-82.(in Persian)
8. Asen, Muammar (2013). The political and ideological dimensions of Takfir discourse. Translated by Mohammad Ghousheh Balagh, Siraj Munir, (10), pp. 126-107.(in Persian)

9. Betty, Robin; Shell, Bratson (2000). The ambiguous signs of NATO and the Caucasus and Central Asia. **Studies of Central Asia and the Caucasus**, (32), pp. 109-138.(in Persian)
10. Bozan, Bari. (2009). Areas and powers. Translated by Rahman Ghahremanpour, Tehran: Research Institute for Strategic Studies.(in Persian)
24. Buzan,B(2003), "Regional Security Complex Theory in the Post-Cold War World" in **Theories of New Regionalism**. International Political Economy Series, Macmillan, London.
25. Cheterian,Vicken, (Marcg 2005), <Torn between Nationalists and Islamist: Central Asia a Five Fragile States>, Le Monde Diplomatique.
26. Graham E, Fuller and Jan O.Lesser, (1993) Yurkeys New Go Politic From The Balkans to Wetern China, (Sanfranciso: Westview Press, 1993, p 45
27. International Crisis Group(2003), **Is Radical Islam Inevitable in Central Asia?** Priorities for Engagement, ICG Asia Report N 72, 22 December 2003.
28. Keating,Michael(2009), **The Political Economic of Regionalism**, Rutledge.
11. Kolaei, Elahe (A) (2005). Fields of Islamic Fundamentalism in Central Asia. Faculty of Law and Political Science, (67), pp .201-224.(in Persian)
12. Kolaei, Elahe; Kavianifar, Peyman; Rawa, Sara (2019). Iran and Turkey in Central Asian security complexes. **Journal of International Relations Studies**, 12 (45), pp. 141-170.(in Persian)
13. Korani, Ali (2014). Saudi Wahhabism and ISIS in an interview with Ayatollah Korani. Wahhabi Critique Research Journal; Siraj Munir, 4 (15), pp. 9-26.(in Persian)
14. McCain Lai, Robert; Little, Richard. (2001). Global security; Theories and approaches. Translated by Asghar Eftekhari, Tehran: Strategic Studies Research Institute Publications.(in Persian)
15. Mohkamof (1996). Central Asia in regional cooperation. Translated by Afsoon Ghanizadeh, Studies in Central Asia and the Caucasus, (16), pp. 171-186.(in Persian)
16. Mustafa, Hassan. (2015). ISIS; Epistemological and structural infrastructure. Tehran: Aftab Kherad Cultural and Artistic Institute.(in Persian)
17. Naqdinejad, Hassan; Pourabrahim, Nasser (2009). A Study of Turkey's Policies in Central Asia and the Caucasus. Studies of Central Asia and the Caucasus, (68), pp. 33-57.(in Persian)
18. Rashid, Ahmad. (2008). Jihad; Islamic fighter in Central Asia. Translated by Jamal Aram, Tehran: Erfan.(in Persian)
29. Rashid,Ahmad(2001), **Jihad: The Rise of Militant in Central Asia**, Penguine Book.
30. Rashid,Ahmed(2002), **Jihad: the Rise of Militant Islam in Central Asia**, Yale University Press, New Haven and London.
19. Rifat, Seyed Ahmad. (1991). The Prophet's weapon (a). London: Riyadh Al-Ris Library and Publishing.(in Persian)
20. Rose Ibafe, Helen. (2016). Gulen movement. Translated by Firoozeh Darshti, Qom: University of Religions and Denomination.(in Persian)

21. Score, Michael (2006). Central Asia and Al Qaeda's anti-American view. Translated by Qassem Maleki, Quarterly **Journal of Central Asian and Caucasian Studies**, (54), pp. 187-194.(in Persian)
31. Stobdan,P(2014), **ISIS in Central Asia**, Institute For Defsnce Studies&Analyses.
22. Timurpour, Noushin (2009). Strategy of the Justice and Development Party in Central Asia and the Caucasus. Strategic Studies of the Islamic World, (39), pp. 183-206.(in Persian)
23. Toloui, Mahmoud. (2011). Comprehensive political culture. Tehran: Nasr ILM (Science Publishing) .(in Persian)